نیروهای امنیتی باز هم مانع برگزاری مراسم سالگرد درگذشت احمد شاملو شدند!

بهرام رحمانی
bahram.rehmani@gmail.com

کانون نویسندگان ایران با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد که نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی از برگزاری بیست‌وپنجمین سالگرد درگذشت احمد شاملو، شاعر و نویسنده برجسته ایرانی، جلوگیری کردند.
در این بیانیه، گفته شده که اعضای کانون و جمعی از دوستداران شاملو روز پنج‌شنبه دوم مرداد، طبق روال هر سال در آرامستان امامزاده طاهر کرج گردهم آمدند، اما ماموران امنیتی از برگزاری مراسم سالگرد شاملو جلوگیری کرده و یکی از اعضای کانون را تهدید کردند.
به گفته کانون نویسندگان، نیروهای امنیتی تا پراکندگی کامل حضار، تعقیب گام‌به‌گام و تصویربرداری مداوم از آنان را ادامه دادند.
نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته نیز از برگزاری مراسم سالگرد احمد شاملو جلوگیری کرده بودند.
احمد شاملو از تاثیرگذارترین شاعران معاصر ایران و عضو هیات دبیران کانون نویسندگان ایران و از مخالفان سرسخت دو حکومت پهلوی و جمهوری اسلامی بود که دوم مرداد سال ۱۳۷۹ در ۷۵ سالگی در خانه‌اش در فردیس کرج درگذشت.
چهار روز بعد، پیکر او با حضور ده‌ها هزار نفر از دوستدارانش از مقابل بیمارستان ایرانمهر تهران تشییع و در امامزاده طاهر کرج، در نزدیکی مزار محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و هوشنگ گلشیری به خاک سپرده شد.
تاکنون سنگ مزار وی، بارها از سوی نیروهای ناشناس شکسته و تخریب شده است.

***

زنده‌یاد احمد شاملو، در سال‌های پایانی جنگ دوم جهانی، نوجوانی شانزده هفده ساله بود و به دلیل آن‌چه از سوی برخی منتقدان «گرایش‌های شدید ناسیونالیستی» و از سوی آیدا سرکیسیان «فعالیت‌های ضد متفقین» خوانده شده با گروهی که به فاشیست‌های آلمان تمایل داشت همکاری می‌کرد. وی سال ۱۳۲۱ به جرم این «فعالیت‌ها» در تهران بازداشت شد و اسفند ماه به بازداشتگاه شوروی در رشت منتقل گردید. دوران بازداشت شاملو که تا پاییز ۱۳۲۳ ادامه یافت، باعث شد ادامه تحصیل را رها کند و مشغول کار در یک کتابفروشی شود. شاملو هنگام دستگیری تازه کلاس سوم دبیرستان را پشت سر گذاشته بود. آشنایی احمد شاملو با زبان‌های خارجی به همین دوران بازمی‌گردد، اما شاعر جوان چنان پرکار و غرق در فعالیت‌های روزنامه‌نگاری شد که هرگز فرصت نیافت فراگیری زبان را به شکل آکادمیک و در موسسه‌های آموزشی رسمی پیگیری کند.
شاملو مجموعه‌ای از ترجمه‌های خود از شعر جهان را در کتاب «هم‌چون کوچه‌ای بی‌انتها» گردآورده و برخی از آن‌ها را با صدای خودش خوانده و منتشر کرده است. در این مجموعه شعرهایی وجود دارد که اصل آن‌ها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اسپانیایی، یونانی، ترکی و روسی است. شاملو در این کتاب، از حمله اشعاری از ناظم حکمت، گارسیا لورکا، لوئیز آراگون و...، ترجمه کرده است.
شاملو در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «چون ترجمه بسیاری از این اشعار از متنی جز زبان اصلی به فارسی درآمده و حدود اصالت آن‌ها مشخص نبوده ناگزیز به بازسازی آن‌ها شده‌ام. اصولا مقایسه برگردان اشعار با متن اصلی کاری بی‌مورد است. غالبا ترجمه شعر جز از طریق بازسازی شدن در زبان میزبان او، کار بی‌حاصلی است...»
احمد شاملو در یادداشتی بر «دن آرام» با اشاره به این که قصد برگردان لغت به لغت اثر میخائیل شولوخوف را نداشته، می‌نویسد: «من دن‌آرام را وسیله‌ای رام یافته بودم برای پیش‌نهاد زبانی روایی به نویسنده‌گان فارسی‌زبان. به دلیل آن که فضلا بی‌این که معلوم باشد مشروعبت فتواشان را از کجا آورده‌اند زبانی به کار می‌برند که ربطی به زبان زنده و پویای مردم ندارد.»

ترجمه‌های شاملو

وی علاوه بر ترجمه شعر و نمایش‌نامه، رمان و داستان‌هایی نیز ترجمه کرده است. رمان و داستان‌هایی که شاملو ترجمه کرده است به شرح زیر هستند:
نایب اول اثر رنه بارژاول، ۱۳۳۰؛ پسران مردی که قلبش از سنگ بود، اثر موریوکایی ۱۳۳۰؛ لئون مورن کشیش اثر بئاتریس بک، ۱۳۳۴؛ برزخ اثر ژان روورزی ۱۳۳۴؛ زنگار(خزه) اثر هربرت لوپوریه ۱۳۳۴؛ پابرهنه‌ها، اثر زاهاریا استانکو ترجمه ناقصی با عطا بقایی ۱۳۳۷، ترجمه کامل ۱۳۵۰؛ افسانه‌های هفتاد و دو ملت در دو جلد، ۱۳۳۷؛ ۸۱۴۹۰، اثر آلبر شمبون ۱۳۴۴؛ قصه‌های بابام، اثر ارسکین کالدول، ۱۳۴۶؛ دماغ، سه قصه و یک نمایش‌نامه، اثر ریونوسوکه آکوتاگوا ۱۳۵۱؛ افسانه‌های کوچک چینی ۱۳۵۱؛ دست به دست نوشته ویکتور آلبا ۱۳۵۱؛ زهرخند ۱۳۵۱؛ لبخند تلخ ۱۳۵۱؛ سربازی از دوران سپری شده ۱۳۵۲؛ مرگ کسب و کار من است، اثر روبر مرل ۱۳۵۲؛ عیسایی دیگر، یهودایی دیگر، بازنویسی رمان قدرت و افتخار اثر گراهام گرین، در سال ۱۳۵۶ ترجمه شد اما به نظر می‌رسد چاپ نشده است؛ شازده کوچولو، نوشته آنتوان دو سنت‌اگزویری، نخست در ۱۳۵۸ با نام مسافر کوچولو در کتاب جمعه منتشر شد و بار دیگر در ۱۳۶۳ به ضمیمه نوار صوتی با موسیقی گوستاو مالر توسط نشر ابتکار انتشار یافت.

هم‌چنین «بگذار سخن بگویم»، اثر مشترک دومیتیلا چونگارا و موئما ویئزر، با ع. پاشایی، ۱۳۵۹؛ دن آرام، اثر میخائیل شولوخف، ۱۳۸۲

روزنامه‌نگاری

بررسی‌ها نشان می‌دهد هیچ‌یک از شاعران معاصر به اندازه احمد شاملو، در زمینه روزنامه‌نگاری فعالیت نکرده است؛ مهم‌تر از این، تاثیری است که فعالیت‌های مطبوعاتی شاملو بر فضای فرهنگی جامعه و در رشد جریان‌های ادبی داشته است.

بخش اصلی و بزرگ این فعالیت‌ها در نیمه اول زندگی شاعر انجام شده است. شاملو مقاله‌نویسی را از نوجوانی آغاز کرد و در بیست و یک سالگی، یعنی سال ۱۳۲۵، سردبیری هفته‌نامه «ادیب» را برعهده گرفت. این آغاز راهی بود که چهار دهه بی‌وقفه ادامه یافت.

احمد شاملو تقریبا تا پایان عمر همکاری با نشریه‌های مختلف را ادامه داد، اما حضور فعال او در عرصه روزنامه‌نگاری، به ویژه به عنوان سردبیر، از نیمه دوم دهه چهل خورشیدی متوقف شد.

شاملو از شهریور تا بهمن ۵۷ سردبیری ۱۴ شماره از مجله «ایرانشهر» در لندن، و ۳۶ شماره از هفته‌نامه «کتاب جمعه» در تهران، از مرداد ۵۸ تا خرداد ۵۹، بر عهده داشته است.

عمر برخی از نشریه‌هایی که شاملو سردبیری آن‌ها را برعهده داشت بسیار کوتاه بود؛ هفته‌نامه ادبی. هنری «سخن نو»، پنج شماره(سال ۱۳۲۷، زیر نظر عبدالرضا ناظر و احمد شاملو)، نشریه «هنر نو»، سه شماره(۱۳۲۸)، هفته‌نامه «روزنه»، نه شماره(۱۳۲۹) و سه شماره از هفته‌نامه هنر و سینما «بارو»(زیر نظر شاملو و یدالله رؤیایی) از این جمله‌اند.

احمد شاملو در این دوران سردبیری ماهنامه‌هایی چون «اطلاعات دانش و هنر و ادبیات»، هفته‌نامه‌هایی مانند «آشنا» و «هدیه» و روزنامه‌هایی چون «آتشبار» را نیز در کارنامه خود دارد.

اساسا حکومت‌های دیکتاتوری، چه سلطنتی و چه اسلامی، تحمل شاملوها، اشعار و نشریات موثر را نداشتند. از این‌رو، سه نشریه «کتاب هفته»، «خوشه» و «کتاب جمعه» جایگاهی ویژه در کارنامه روزنامه‌نگاری احمد شاملو دارند که خوشه به دستور ساواک تعطیل، و کتاب جمعه در نخستین سال‌های حکومت اسلامی توقیف شد.

در میان نشریه‌هایی که شاملو سردبیری کرد و در شکل دادن به آن‌ها نقش اصلی را برعهده داشت، «کتاب هفته» مجله‌ای بود که برخی آن را نقطه عطفی در تاریخ مطبوعات فرهنگی معاصر می‌دانند. انتشار این نشریه، پاییز سال ۱۳۴۰ آغاز شد و تیراژ آن در مدت کوتاهی به ۲۴ هزار نسخه رسید. چنین تیراژی، حتا امروز نیز برای بسیاری از نشریه‌ها رویایی دست‌نیافتنی است. ضمن آن که اکنون جمعیت کشور دست‌کم سه برابر آن زمان است و تعداد بی‌سوادان به شدت کاهش یافته است.

از میان نویسندگان، شاعران و مترجمان مشهور و معتبر ایران در آن دوران کم‌تر کسی است که با کتاب هفته همکاری نکرده باشد. برخی از اینان، مانند غلامحسین ساعدی، منوچهر آتشی و نصرت رحمانی، به دلیل معاشرت و دوستی با شاملو نقشی فعال‌تر بر عهده گرفته بودند.

شاملو فروردین ۱۳۴۱، با انتشار شماره بیست و پنجم از سردبیری کتاب هفته کناره‌گیری کرد. وی پس از کناره‌گیری از سردبیری «کتاب هفته»، در دو دوره با این نشریه همکاری کرده است؛ از شماره ۲۹ تا ۳۶ و دوره دوم ابتدای سال ۴۲ و از شماره ۶۸ تا ۷۴،

احمد شاملو چهار سال پس از تعطیلی کتاب هفته، سردبیر هفته‌نامه «خوشه» شد که در بالندگی شعر معاصر ایران نقشی مهم دارد.

شب‌های شعر خوشه که به همت شاملو و پشتیبانی مدیرمسئول مجله، امیرهوشنگ عسگری برگزار می‌شد، به لحاظ گستردگی و تنوع شاعرانی که در آن حضور داشتند، تا آن زمان بی‌سابقه بوده است. مجله خوشه اسفند ماه سال ۴۷، با اخطار رسمی ساواک توقیف شد.

شاملو یک دهه بعد سردبیری «کتاب جمعه» را برعهده گرفت که در ترکیب کلی شباهت‌های فراوانی با «کتاب هفته» دارد. این آخرین نشریه‌ای است که شاملو با آن تحرکی در فضای فرهنگی کشور به وجود آورد و حکومت اسلامی بیش از ۳۶ شماره آن را تحمل نکرد.

شاملو در دو دهه پایانی عمر خود با نشریه‌های مختلفی، از جمله آدینه همکاری داشت، اما دوران سردبیری او، پس از سی سال، با همان «کتاب جمعه» به پایان رسید.

سینما

احمد شاملو با سینما رابطه‌ای دوگانه داشت. علاقه شخصی او به سینمایی جدی و شاعرانه بود، اما هنگامی که خود وارد عرصه سینما شد، به پیروی از جریان مسلط «فیلم فارسی» به بازتولید ساختارها و الگوهای سینمای بازاری پرداخت.

احمد شاملو در موارد معدودی که از سینما یاد کرده، از گرایش ذوقی خود به فیلم‌های بزرگانی مانند اینگمار برگمن، لوئیس بونوئل و ژان کوکتو سخن گفته است. در فیلم‌های این سینماگران روایت به مرزهای شعر نزدیک می‌شود. اما زمانی که این شاعر نوسرا به عرصه سینما قدم گذاشت، با جریان مسلط صنعت سینما که تنها هدف آن کسب سود و درآمد بود، حرکت کرد و با سخافت و ابتذال رایج در فضای سینمایی همراه شد.

زمانی که احمد شاملو به خاطر «غم نان» به عرصه سینما روی آورد، در ایران به تقلید از سینمای وارداتی، به ویژه فیلم‌های هندی و مصری که در ایران خریدار داشتند، کمدی‌های سبک و ملودرام‌های سطحی تولید می‌شد.

سینمای ایران تا پیش از سال ۱۳۴۸، جز چند نمونه استثنایی، اغلب بازاری، مبتذل و مذهبی بود. در سال‌هایی که تلویزیون هنوز همگانی نبود، سینما تنها تفریح و سرگرمی مردم شهرنشین بود، اما افراد روشنفکر و تحصیل‌کرده بیش‌تر به تماشای فیلم‌های خارجی مانند فیلم‌های آمریکایی و فرانسوی، می‌رفتند و کاری به کار سینمای داخلی نداشتند.
نخستین تجربه احمد شاملو در سینما به سال ۱۳۳۸ بر می‌گردد. وی در این سال، به سفارش شرکت «ایتال کونسولت» فیلمی مستند درباره شرایط اقلیمی سیستان و بلوچستان تهیه کرد. این تجربه باعث شد که او به فیلم و سینما کشیده شود. با استخدام در «اداره سمعی و بصری وزارت کشاورزی»، شاملو مدیریت واحدی را به دست گرفت که وظیفه آن تولید و نمایش فیلم‌های آموزشی برای روستاییان بود. گفته‌اند که در این پروژه شاعری دیگر یعنی سهراب سپهری نیز با شاملو همکار بود.
شاملو، از این تجربه سینمایی خود، به‌عنوان «اسارت» یاد کرده است. به گفته خود شاملو: «کارنامه سینمایی من یک جور نان خوردن ناگزیر از راه قلم بود و در حقیقت به نحوی قلم به مزدی!»
شاملو طی هشت سال «فعالیت سینمایی» بیش از ۱۲ فیلم‌نامه مستقل برای فیلم‌های تجارتی نوشت یا در نگارش و تکمیل برخی از فیلم نامه‌ها با فیلم‌سازان گوناگون همکاری کرد.
نخستین سناریویی که احمد شاملو برای سینمای ایران نوشت «اول هیکل» نام داشت که در سال ۱۳۳۹ به کارگردانی سیامک یاسمی و بازیگری ناصر ملک مطیعی و پوران(خواننده) به فیلم در آمد. این فیلم که به تقلید از فیلمی مصری ساخته شده بود، فروش نسبتا خوبی داشت و تجربه‌ای مثبت برای شاملو به حساب آمد.
شاملو در سال ۱۳۴۲ فیلم‌نامه «مردها و جاده‌ها» را نوشت که توسط ناصر ملک مطیعی، بازیگر پرآوازه آن سال‌ها کارگردانی شد. منتقدان از ارزش‌های نسبی این فیلم سخن گفته‌اند. در عنوان‌بندی این فیلم نامی از شاملو دیده نمی‌شود.
در همان سال ۱۳۴۲ شاملو، با اقتباس از داستانی نوشته جیمز هادلی چیز فیلم‌نامه «تار عنکبوت» را نوشت که مهدی میرصمد زاده آن را کارگردانی کرد. در این فیلم ایرج قادری و هوشنگ کاووسی(منتقد و فیلم‌ساز نامی و دوست شاملو) بازی داشتند.
فیلم «دختر کوهستان» که با بازی و کارگردانی محمد علی جعفری در سال ۱۳۴۲ ساخته شد نیز بر پایه فیلم‌نامه‌ای از شاملو تولید شد. برای فیلم دیگری محصول همان سال به نام «نیرنگ دختران» شاملو با اقتباس از یک فیلم ایتالیایی فیلم‌نامه‌ای نوشت که سعید نیوندی آن را کارگردانی کرد. شاملو در مصاحبه‌ای گفته است که برای نوشتن این فیلم‌ها زحمت چندانی نمی‌کشید و می‌توانست ظرف چند روز فیلم‌نامه‌ای کامل بنویسد.
شاملو در سال ۱۳۴۳، فیلم‌نامه «ترانه‌های روستایی» را نوشت، که صابر رهبر آن را کارگردانی کرد. در این فیلم نامی‌ترین ستاره ایران، یعنی محمدعلی فردین بازی داشت، اما فیلم فروش قابل توجهی نداشت.
سناریوی فیلم دیگری به نام «بن‌بست» ساخته مهدی میرصمدزاده که در سال ۱۳۴۴ به نمایش در آمد نیز از شاملو بود. در همین سال فیلم «فرار از حقیقت» به کارگردانی ناصر ملک مطیعی ساخته شد که سناریوی آن را احمد شاملو نوشته بود. در این فیلم شاملو خود نقشی نیز ایفا کرده است.
در سال ۱۳۴۴ احمد شاملو، یکی از فیلم‌نامه‌های خود به نام «داغ ننگ» را کارگردانی کرد که نه ارزش هنری داشت و نه سرگرم‌کننده بود. شاملو درباره این فیلم، این‌چنین اظهارنظر کرده است: «گناه این شکست را به گردن تهیه‌کننده فیلم انداخت و گفت: «تهیه‌کننده هرچه توانست در جریان کار، صحنه‌های موردپسندش را به فیلم اضافه کرد، و کار به‌جایی کشید که من تنها آوانسی که می‌خواستم حذف نامم بود که البته با آن هم موافقت نشد...»
در سال ۱۳۴۵، فیلم سینمایی نسبتا خوش‌ساختی به نام «گنج قارون» به روی پرده آمد به کارگردانی سیامک یاسمی. این فیلم جمعیتی بی‌شمار را به سالن‌های سینما کشاند و رکورد فروش فیلم‌های سال را شکست. سناریوی این فیلم را نیز به احمد شاملو نسبت داده‌اند.شاملو از میانه دهه ۱۳۴۰، کار سینما را به تدریج کنار گذاشت. هم فعالیت‌های نویسندگی و روزنامه‌نگاری تمام وقت و انرژی او را می‌گرفت، و هم در دنیای شعر به نام و اعتباری دست یافته بود که دیگر نمی‌شد آن را با فعالیت‌های پراکنده در سینما آلوده کرد.
شاملو دیگر با صنعت سینما کاری نداشت، مگر آن که گاه در فیلمی شعری از او خوانده یا نامی از او برده می‌شد، برای نمونه در فیلم «بن‌بست» به کارگردانی پرویز صیاد، که دو بار صدای احمد شاملو شنیده می‌شود که یکی از اشعار خود را می‌خواند.

مواضع سیاسی و اجتماعی شاملو

شاملو در اتخاذ مواضع سیاسی بسیار صریح و محکم بود هر چند که وی عضو هیچ سازمان سیاسی نبود اما وی در گفتگو با هفته‌نامه «تهران مصور»، ۱۱ خرداد ۱۳۵۸، گفته است:
«پیش از این هم گفتم: من عضو هیچ یک از احزاب نیستم، اما عملا با همه احزابی که برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک کوشا هستند همپا و هم‌صدایم. ولی راستی چرا می‌گویید: «موضع غیرشاعرانه»؟ مگر شعر را از زندگی عملی جدا می‌دانید؟ من معتقدم که شعر، گویاترین سندی است که بر اساس آن می‌توان به تلقیات اجتماعی هر شاعر پی برد و به عنوان نمونه، شعری از خود به شما می‌دهم و توصیه می‌کنم به عنوان پاسخ اصلی من به این سئوال‌تان چاپش کنید. آن را در سال چهل و یک نوشته‌ام:

«از مرگ...
هرگز از مرگ نهراسیده‌ام
اگر چه دستانش از ابتذال

شکننده‌تر بود.
هراس من . باری . همه از مردن در سرزمینی است.
که مزد گورکن
از آزادی آدمی
افزون‌تر باشد.»

شاملو در جواب سئوال دیگری که «آیا، اصولا لحظاتی وجود دارد که سانسور و تحدید آزادی‌ها، توجیه‌پذیر باشد، بعضی‌ها معتقدند، این روزها بله؟»، چنین جواب داده است: «به طور مطلق و یک قلم: نه! هیچ لحظه‌ای وجود ندارد که به سانسور و تحدید آزادی اجازه حیات بدهد. آزادی سکویی است که اگر نامرئی‌ترین گوشه‌اش سائیده شد از رواج می‌افتد.
آن که سانسور می‌کند از خودش در وحشت است، از افشای حقیقت می‌ترسد، چرا که خودش فریب و دروغی بیش نیست.
البته معمولا قدرت حاکم است که دست به سانسور و اختناق می‌زند، و به همین جهت است که وجود سانسور و اختناق به سادگی می‌تواند دلیلی قاطع بر غاصبانه بودن قدرت حاکم شمرده شود«.
شاملو، هم‌چنین در گفتگویی با هفته‌نامه «تهران مصور»، ۴ خرداد ۱۳۵۸، از جمله گفته است:
«... چماق و تپانچه و زندانش همان است، فقط بهانه‌هایش فرق می‌کند. زمان سلطان محمود می‌کشتند که شیعه است، زمان شاه سلیمان می‌کشتند که سنی است، زمان ناصرالدین شاه می‌کشتند که بابی است، زمان محمدعلی شاه می‌کشتند که مشروطه است، زمان رضاخان می‌کشتند که مخالف سلطنت مشروطه است، زمان کره‌اش می‌کشتند که خرابکار است، امروز تو دهنش می‌زنند که منافق است و فردا وارونه بر خرش می‌نشانند و شمع آجینش می‌کنند که لامذهب است. اگر اسم و اتهامش را در نظر نگیریم چیزیش عوض نمی‌شود: تو آلمان هیتلری می‌کشتند که طرفدار یهودی‌هاست، حالا تو اسرائیل می‌کشند که طرفدار فلسطینی‌هاست، عرب‌ها می‌کشند که جاسوس صهیونیست‌هاست، صهیونیست‌ها می‌کشند که فاشیست است. فاشیست‌ها می‌کشند که کمونیست است، کمونیست‌ها می‌کشند که آنارشیست است، روس‌ها می‌کشند که پدرسوخته از چین طرفداری می‌کند، چینی‌ها می‌کشند که حرامزاده سنگ روسیه را به سینه می‌زند، و می‌کشند و می‌کشند و می‌کشند و می‌کشند ... چه قصابخانه‌ای است این دنیای بشریت!
اما قربانی، انسان اندیشمند، انسان آزاده، هیچ کجا در خانه خودش نیست، همه جا تنهاست، همه جا در اقلیت محض است. چگونه می‌توان برای جهان نوی طرحی ارائه کرد در حالی که تعصب مجالی به اندیشه نمی‌دهد؟ چگونه می‌توان دستی به برادری پیش برد وقتی که تو وجود مرا نجس می‌شمری؟ چگونه می‌توانم کنار تو حقی برای خود قائل باشم که تو خود را مولا و صاحب من دانی و خون مرا حلال می‌شناسی؟ چگونه می‌توانی در حق و ناحق سخن من عادلانه قضاوت کنی، تو که پیشاپیش، قبل از آن که من لب به سخن باز کرده باشم مرا به کفر و زندقه متهم کرده‌ای؟
ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، انسان در انسان به چشم بیگانه نظر نکند. ما باید خواستار جهانی باشیم که در آن، موجودات بشری به گروه‌های مذهبی، به گروه‌های نژادی، به محدوده‌های جغرافیایی، به مرزهای فکری متعصبانه تقسیم نشود و عقل و خرد(که معمولا در اقلیت است) محکوم آن نباشد که از نسبت‌های ریاضی تابعیت کند تا مشت(که معمولا دوتاست) مغز را(که معمولا یکی است) زیر سلطه خود بگیرد.»
در یک گفتگوی دیگر نیز از احمد شاملو پرسیده شده که «آیا هنر و سیاست جایی به هم می‌رسند؟»
وی چنین پاسخ داده است: «آه بله، حتما. نرون شهر رم را به آتش می‌کشید و چنگ می‌نواخت. شاه اسماعیل خودمان صدها هزار نفر را گردن می‌زد و غزل می‌گفت. بتهوون عظیم‌ترین سمفونی... عالم را در ستایش شادی ساخت و هیتلر که آرزو داشت نقاش بشود، عظیم‌ترین رنج‌گاه تاریخ، کشتارگاه زاخسن هاوزن را. ناصرالاین شاه هم شعر می‌سرود و هم نقاشی می‌کرد و نقاش می‌پرورد. اما، برای یک تکه طلا می‌داد سارق را زنده‌زنده پوست بکنند. انسان برایش با بادمجان تفاوتی نداشت. خب بله، یک جایی به هم می‌رسند: متاسفانه بر سر نعش یکدیگر..»
شاملو درباره وظایف روشنفکران نیز چنین تاکید کرده است:
«وظیفه روشنفکر همان وظیفه همیشگی است. چنین یا چنان بودن شرایط، در وظیفه بنیادی او که ساختن دنیایی بر اساس عدل و خرد است تغییری نمی‌دهد. اقتضای زمان و شرایط البته می‌تواند تاکتیک‌های مختلفی را توصیه کند که هدف آن اجرای وظیفه است و انتخاب آن بر طبق سلیقه‌ها و نظرگاه‌ها صورت می‌گیرد که مبحث دیگری است.»
یکی از بحث‌های تاثیرگذار و پرسر و صدای شاملو، سخنرانی‌اش در دانشگاه «برکلی-کالیفرنیا» آمریکاست. بحث‌هایی که هم خشم سلطنت‌طلبان و ناسیونالیست‌ها و هم حکومت اسلامی را در پی داشت.
در سال ۱۳۶۹ به دعوت «مرکز پژوهش و تحلیل مسائل ایران «سیرا» (CIRA) جلساتی در دانشگاه «برکلی-کالیفرنیا» برگزار شد که هدف آن، بررسی هنر و ادبیات و شعر معاصر فارسی بود. سخن‌ران یکی از این جلسات زنده یاد احمد شاملو بود. وی در این جلسات، با ایراد سخنانی پیرامون«شاهنامه»، مسائل متعدد سیاسی و تاریخی و فرهنگی زیادی را مورد بحث و بررسی و نقد قرار داد. شاملو، این سخن‌رانی را در توجه دادن به حساسیت و نقد برای رسیدن به حقیقت و نقد روش روشنفکری ایرانی و مسئولیت‌های آن ایراد کرد و با طرح سؤالی فرهیختگان ایرانی خارج از کشور را به بازبینی و نقد اندیشه و یافتن پاسخ برای اصلاح فرهنگ و باورها فراخواند.

شاملو در آن سخن‌رانی، درباره تاریخ، فرهنگ و استوره شناسی نظر داد و با گویشی در درخور یک ادیب و شخصیتی فرهنگی و فرهیخته، ارئه داد؛ از کورش، کمبوجیه، داریوش و... گرفته تا فردوسی و ابوریحان بیرونی، سهراب سپهری، اخوان ثالث و...
وی در بخشی از سخن‌رانی خود به مهاجرت آریایی‌ها از جنوب سیبری به ایران اشاره کرد و بر پایه پژوهش‌های زمین‌شناختی، زبان‌شناسی و استوره‌شناسی و بررسی منابع و نوشته‌های کهن ایرانی و زرتشتی، سخن گفت.
شاملو در بخش دیگری از سخنان خود چنین گفت: «در تاریخ ایران باستان از مردی نام برده شده است به اسم گئومات و مشهور به غاصب. می‌دانیم که پس از مرگ کوروش، پسرش کمبوجیه با توافق سرداران و درباریان و روحانیان و اشراف به سلطنت رسید و برای چپاول مصریان به آن‌جا لشگر کشید، چون جنگ و جهان‌گشایی که نخست با غارت اموال ملل مغلوب و پس از آن، با دریافت سالانه باج وخراج از ایشان ملازمه داشته، در آن روزگار برای سرداران سپاه که تنها از طبقه‌ی اشراف انتخاب می‌شدند، نوعی کار تولیدی بسیار ثمربخش به‌حساب می‌آمده.(البته اگر بتوان غارت و باج‌خوری را کار تولیدی گفت!)
شاملو، در این سخن‌رانی تاکید دارد: بگذارید یک حکم کلی صادرکنم و آب پاکی را رو دست‌تان بریزم: همه خودکامه‌های روزگار دیوانه بوده‌اند. دانش روان‌شناسی به‌راحتی می‌تواند این نکته را ثابت کند. و اگر بخواهم به حکم خود شمول بیش‌تری بدهم باید آن را به این صورت اصلاح کنم که: خودکامه‌های تاریخ از دَم یک یک چیزی‌شان می‌شده: همه‌شان از دَم، مَشَنگ بوده‌اند و در بیش‌ترشان مشنگی تا حد وصول به مقام عالی دیوانه زنجیری پیش می‌رفته. یعنی دوروبری‌ها، غلام‌های جان‌نثار و چاکران خانه‌زاد، آن‌قدر دوروبرشان موس‌موس کرده‌اند و دُمب‌شان را توی بشقاب گذاشته‌اند و بعضی جاهاشان را لیس کشیده‌اند و نابغه عظیم‌الشان و داهی کبیر و رهبر خردمند چپان‌شان کرده‌اند که یواش‌یواش امر به خود حریفان مشتبه شده و آخرسری‌ها دیگر یکهو یابو ورشان داشته است؛ آن یکی ناگهان به سرش زده که من پسر آفتابم، آن یکی دیگر مدعی‌شده که من بنده پسر شخص خدا هستم، اسکندر ادعا کرد نطفه ماری است که شب‌ها به بستر مامانش می‌خزیده و نادرشاه که از همان اول بالاخانه را اجاره داده بود پدرش را از یاد برد و مدعی‌شد که پسر شمشیر و نوه شمشیر و نبیره شمشیر و ندیده شمشیر است.
شاملو، در ادامه گفته است: فقط میان مجانین تاریخی حساب کمبوجیه بینوا از الباقی جداست. این آقا از آن نوع ملنگ‌هایی بود که برای گرد و خاک کردن لزومی نداشت دور و بری‌ها پارچه سرخ جلو پوزه‌اش تکان بدهند یا خار زیر دمبش بگذارند. چون به قول؛ معروف خودمان از همان اوان بلوغ ماده‌اش مستعد بود و بی‌دمبک می‌رقصید. این مردک خل‌وضع(که اشراف هم تنها به‌همین دلیل او را به‌تخت نشانده بودند که افسارش تو چنگ خودشان‌باشد) پس از رسیدن به مصر و پیروزی بر آن و جنایات بی‌شماری که در آن نواحی کرد، به کلی زنجیری شد. غش و ضعف و صرع و حالتی شبیه به هاری به‌اش دست داد. به روزی افتاد که مصریان قلبا معتقد شدند که این بیماری کیفری است که خدایان مصر به مکافات اعمال جنایت‌کارانه‌اش بر او نازل کرده‌اند.
شاملو در ادامه گفته که: بلندگوهای رژیم سابق از شاهنامه به عنوان حماسه ملی ایران نام می‌برد، حال آن که در آن از ملت ایران خبری نیست و اگر هست همه جا مفاهیم وطن و ملت را در کلمه شاه متجلی می‌کند. خوب، اگر جز این بود که از ابتدای تاسیس رادیو در ایران هر روز صبح به ضرب دمبک زورخانه توی اعصاب مردم فرویش نمی‌کردند. آخر امروزه روز فرّ شاهنشهی چه صیغه‌ای است؟ و تازه به ما چه که فردوسی جز سلطنت مطلقه نمی‌توانسته نظام سیاسی دیگری را بشناسد؟
در ایران اگر شما برمی‌داشتید کتاب یا مقاله یا رساله‌یی تالیف می‌کردید و در آن می‌نوشتید که در شاهنامه فقط ضحاک است که فرّشاهنشهی ندارد پس از توده مردم برخاسته؛ و این آدم به فلان و به همان دلیل محدودیت‌های اجتماعی را از میان برداشته و دست به اصلاحات عمیق اجتماعی زده، پس حکومتش به‌خلاف نظر فردوسی حکومت انصاف و خرد بوده؛ و کاوه نامی بر او قیام کرده اما یکی از تخم و ترکه جمشید را به‌جای او نشانده پس درواقع آن چه به قیام کاوه تعبیر می‌شود، کودتایی ضدانقلابی برای بازگرداندن اوضاع به‌روال استثماری گذشته بوده، اگر چوب به آستین‌تان نمی‌کردند، این‌قدر هست که دست‌کم به ماحصل تتبعات شما دراین‌زمینه اجازه انتشار نمی‌دادند و اگر هم به نحوی از دست‌شان در می‌رفت، به هزار وسیله می‌کوبیدندتان. چنان که بر سر برداشت‌های من از حافظ، استادان شاخ پشمی فرهنگستانی رژیم درکمال وقاحت؛ رای صادر فرمودند که مرا باید به محاکمه کشید، و بعد هم که اوضاع عوض شد به کلی جلو انتشارش را گرفتند.
خوب. پس حقایق و واقعیات وجود دارند و آن‌جا هستند:
توی شاهنامه، توی سنگ‌نبشته بیستون، توی دیوان حافظ، توی کتاب‌هایی که خواندن‌شان را کفر و الحاد به قلم داده‌اند، توی فیلمی که سانسور اجازه دیدنش را نمی‌دهد و توی هرچیزی که دولت‌ها و سانسورشان به نام اخلاق، به نام بدآموزی، به نام پیش‌گیری از تخریب اندیشه و به هزار نام و هزار بهانه دیگر سعی‌می‌کنند توده مردم را از مواجهه با آن مانع شوند. در هر گوشه دنیا، هر رژیم حاکمی که چیزی را ممنوع‌الانتشار به قلم داد، من به خودم حق می‌دهم که فکر کنم در کار آن رژیم کلکی هست و چیزی را می‌خواهد از من پنهان کند.
پاره‌یی از نظام‌ها اعمال سانسور را با این عبارت توجیه می‌کنند که: «ما نمی‌گذاریم میکرب وارد بدن‌مان بشود و سلامت فکری ما و مردم را مختل‌کند.» . آن‌ها خودشان هم می‌دانند که مهمل می‌گویند. سلامت فکری جامعه فقط در برخورد با اندیشه مخالف محفوظ می‌ماند. تو فقط هنگامی می‌توانی بدانی درست می‌اندیشی که من منطقت را با اندیشه‌ی نادرستی تحریک کنم. من فقط هنگامی می‌توانم عقیده سخیفم را اصلاح کنم که تو اجازه سخن گفتن داشته باشی. حرف مزخرف خریدار ندارد، پس تو که پوزه‌بند به دهان من می‌زنی از درستی اندیشه من، از نفوذ اندیشه من می‌ترسی. مردم را فریب داده‌ای و نمی‌خواهی فریبت آشکارشود. نگران سلامت فکری جامعه هستید؟

پس چرا مانع اندیشه آزادش می‌شوید؟ سلامت فکری جامعه تنها در گرو همین واکسیناسیون بر ضد خرافات و جاهلیت است که عوارضش درست با نخستین تب تعصب آشکار می‌شود.
برای سلامت عقل فقط آزادی اندیشه لازم است. آن‌ها که از شکفتگی فکر و تعقل زیان می‌بینند جلو اندیشه‌های روشنگر دیوار می‌کشند و می‌کوشند توده‌های مردم احکام فریب‌کارانه‌ی بسته‌بندی شده آنان را به‌جای هر سخن بحث‌انگیزی بپذیرند و اندیشه‌های خود را بر اساس همان احکام قالبی که برایشان مفید تشخیص داده شده زیرسازی کنند.
توده‌یی که بدین‌سان قدرت خلاقه فکری خود را از دست داده باشد، برای راه جستن به حقایق و شناخت قدرت اجتماعی خویش و پیداکردن شعور و حتا برای توجه یافتن به حقوق انسانی خود محتاج به فعالیت فکری اندیش‌مندان جامعه خویش است. زیرا کشف حقیقتی که این چنین در اعماق فریب و خدعه مدفون شده باشد ریاضتی عاشقانه می‌طلبد و به طور قطع می‌باید با آزاداندیشی؛ و فقدان تعصب جاهلانه پشتیبانی بشود که این هم ناگزیر در خصلت توده گرفتار چنان شرایطی نخواهد بود.
شاملو گفته که: باری، نقاشی و رقص و موسیقی و شعر دست به دست هم داد و درست از قلب مراکز اسلامی، از میان خانقاه‌ها به تپش درآمد و غریو این فرهنگ سرشار از زیبایی حتا در قصور خلفای ظاهرا مسلمان هم طنین‌افکند. تا این‌جا رهبری مقاومت و مبارزه با متفکران و آزاداندیشان بود و علی‌رغم دربار خلفا که به شدت و حدت به صوفی‌کشی و قلع و قمع صوفیان سرکش پرداخته بود، تصوف تا آن‌جا نفوذ پیدا کرد که خانقاه‌ها عملا به صورت مراکز اصلی مذهبی درآمد.
متاسفانه این‌جا مجال آن نیست که نشان بدهم اسلام عربی چه بوده و اسلامی که تصوف ایرانی از آن ساخت چه. اما می‌توانم نکته کوتاهی از معتقدات یکی از سران صوفیه را نقل کنم، که مشت نمونه خروار است:
«صوفیان گرد آمده بودند در خانقاه، و از بیرون بانگ اذان برخاست که «الله‌اکبر»(بزرگ است خدا). شیخ سری جنبانید و گفت: . و أنَا اکبرُ مِنه.(من از خدا بزرگ‌ترم!)»
اما کار تصوف به کجا کشید؟ . هیچ. پس از آن‌که نقش سیاسی اجتماعی خودش را به انجام رساند، پادشاهان ایران آن را از درونمایه‌ی فرهنگی و ملیش خالی کردند و به صورت پفیوزی و مفتخوری و درویش مسلکی درش آوردند و ازش آلت معطله ساختند تا بی‌مزاحم‌تر، بتوانند به نوکری و سرسپردگی دربار خلفای عرب افتخار کنند و خون وطن‌خواهان و استقلال‌طلبان را بریزند. البته این طرحی اجمالی و فشرده بود که دادم و بعید نیست پاره‌یی برداشت‌هایم نادرست هم باشد. این طرح را دادم تا بتوانم بگویم که آن نهضت عظیم چه بود و چه شد. اما بعدها که مورخان مغرض قلم به مزد، به اقتضای سیاست‌های روز گفتند تصوف از همان اول چیزی مفت‌خوری و گدامنشی و درویش‌مسلکی نبوده، ما این حکم را مثل وحی منزل پذیرفتیم.
اگر گفته‌اند انوشیروان آدمکش دودوزه‌باز فرصت‌طلب مظهر عدل و انصاف بوده، این حکم را هم مانند وحی منزل پذیرفته‌ایم و اگر فردوسی اشتباه کرده یا ریگی به کفش داشته و اسطوره ضحاک را به آن صورت؛ جازده، حتا طبقه تحصیل کرده و مشتاق حقیقت ما نیز حکم او را مثل وحی منزل پذیرفته‌اند...
این سخن‌رانی شاملو، انگار به اصطلاح ناگهان آب در لانه مورچگان ریخت و از ناسیونالیسم ایرانی و سلطنت‌طلبان و برخی نویسندگان گرفته تا حکومت اسلامی و مذهبیون و...، علیه وی گرد و خاک به پا کردند. از کیهان لندن تا کیهان تهران به مدیریت شریعتمداری نماینده خامنه‌ای این در موسسه کیهان، علیه شاملو نوشتند و شیون راه انداختند. اما شاملو کسی نبود که مرعوب چنین حملاتی شود.
مهم‌تر از همه، احمد شاملو، در معرفی اولین شماره کتاب «جمعه»، با شناخت سرمایه‌داری و گرایشات مختلف آن مانند گرایشات عقب‌مانده بورژوایی ناسیونالیستی و مذهبی آن، با تحلیل چشم‌انداز سیاسی و اجتماعی آینده انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، چنین هشدار داده بود: «اول دفتر... روزهای سیاهی در پیش است. دوران پردباری که، گرچه منطقا عمری دراز نمی‌تواند داشت، از هم اکنون نهاد تیره خود را آشکار کرده است و استقرار سلطه خود را بر زمینه‌ای ار نفی دموکراسی، نفی ملیت، و نفی دستاوردهای مدنیت و فرهنگ و هنر می‌جوید. این چنین دورانی به ناگزیر پایدار نخواهد ماند، و جبر تاریخ، بدون تردید آن را زیر غلتک سنگین خویش در هم خواهد گرفت. اما نسل ما و نسل آینده، در این کشاکش اندوه‌بار، زیانی متحمل خواهد شد که بی‌گمان سخت کمرشکن خواهد بود. چرا که قشریون مطلق‌زده هر اندیشه آزادی را دشمن می‌دارند و کامگاری خود را جز به شرط امحاء مطلق فکر و اندیشه غیرممکن می‌شمارند.
پس نخستین هدف نظامی که هم‌اکنون می‌کوشد پایه‌های قدرت خود را به ضرب چماق و دشنه استحکام بخشد و نخستین گام‌های خود را با به آتش‌کشیدن کتابخانه‌ها و هجوم علنی به هسته‌های فعال هنری و تجاوز آشکار به مراکز فرهنگی کشور برداشته، کشتار همه متفکران و آزاداندیشان جامعه است. اکنون ما در آستانه توفانی روبنده ایستادهایم. بادنماها ناله‌کنان به حرکت درآمده‌اند و غباری طاعونی از آفاق برخاسته است. میتوان به دخمه‌های سکوت پناه برد، زبان در کام و سر در گریبان کشید تا توفان بیامان بگذرد. اما رسالت تاریخی روشنفکران، پناه امن جستن را تجویز نمیکند. هر فریادی آگاهکننده است، پس از حنجره‌های خونین خویش فریاد خواهیم کشید و حدوث توفان را اعلام خواهیم کرد. سپاه کفن‌پوش روشنفکران متهعد در جنگی نابرابر به میدان آمده‌اند. بگذار لطمه‌ای که بر ایمان وارد می‌آید نشانه‌ای هشداردهنده باشد از هجومی که تمامی دستاوردهای فرهنگی و مدنی خلق‌های ساکن این محدوده جغرافیائی در معرض آن قرار گرفته است.»
احمد شاملو، که این مطلب را در سال‌های پرتلاطم و متحول مرداد ماه ۱۳۵۸ نوشته است، یعنی سالی که هنوز چند ماهی از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ نگذشته بود و بسیاری از روشنفکران و حتی احزاب و سازمان‌های به اصطلاح «چپ» آن دوره از حزب توده تا طیفی از سازمان چریک‌های فدایی خلق به دنبال امام «ضدامپریالیست» بودند و درباره موقعیت طبقاتی خمینی و غیره، تحلیل‌های غیرعلمی و غیرطبقاتی به خورد جامعه می‌دادند، تنها بخش کوچکی از روشنفکران آگاه مانند شاملو و یا سازمان‌های کوچکی در ایران، در مقابل

حاکمان تازه به قدرت رسیده، با جان و دل به دفاع از آزادی، برابری، دموکراسی و رفاه برخاستند. متاسفانه بسیاری از روشنفکران در آن دوره مانند امروز، هنر را برای هنر تفسیر کرده و مبارزه سیاسی و اجتماعی بر علیه ارتجاع و دیکتاتوری و ستم و استثمار بر انسان‌ها را وظیفه خود قرار ندادند. از آن‌رو جای تعجب نیست که حاکمان قداره‌بند جمهوری اسلامی، حتی از مرده شاملوها و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و دموکراسی در هراس به سر می‌برند، حتی دست به تخریب مزار آنان می‌زنند و یا مانع برگزاری مراسم‌های یاوبود وی می‌شوند. چنین اعمالی، این واقعیت را در مقابل جامعه قرار می‌دهد که دشمنان آزادی، حتی از مزار و یاد این شاعر نامی و پرچمدار آزادی نیز ترس و وحشت دارند. اما سردمداران این رژیم اختناق و جهل و جنایت، نیک می‌دانند که میلیون‌ها انسان آزادی‌خواه راه شاملوها و همه جان‌باختگان راه آزادی و برابری و عدالت اجتماعی را با همه خطرات جانی و سختی‌هایی که در مسیر مبارزه‌شان قرار دارد، هیچ ابایی ندارند و عزم پیروزی کرده‌اند.
به این ترتیب، برای نسل قبل و نسل ما و نسل جوان‌تر، شاملو جایگاه ویژه‌ای داشته و هنوز هم در میان نسل جوان این جایگاه مهم را هم‌چنان را دارد. ما در افکار و فعالیت‌ها و کلام وی، خودمان را پیدا می‌کنیم. در انبوهی از اشعارش عشق به آزادی و برابری را خوانده‌ایم و یا از زبان خودش شنیده‌ایم. شاملو، حتا در سال‌های آخر زندگی و با جسم بیمارش، از مبارزه دست نکشید.
شعرهای انسانیت‌محور شاملو، به «درد مشترک»، «عشق»، «مبارزه»، «مردم» و «کوچه» و «خیابان»، و «برهنگان» و «گرسنگان» و «زندانیان» و «قربانیان» می‌پردازند، و جایگاه والای انسان انسان آزاد و متعهد و آگاه را به اوج می‌رساند.
شعر وی، حتی شعرهای عاشقانه «الف. بامداد» نیز به خواننده روحیه مقاومت می‌دهد. برای او توقف مرگ است. او در اعتراض زیست. شعر برایش وسیله‌ای برای مبارزه و نواندیشی، شاد دیدن انسان است.
شاملو، نه تنها خود دغدغه مبارزه و آزادی و مردم را در دل داشت، بلکه تمامی آحاد جامعه را دعوت به توجه به این مبارزه و همبستگی کرده و دوست داشت همه مردم با همدیگر این درد بزرگ را حس و لمس کنند:

یاران ناشناخته‌ام
چون اختران سوخته
چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد
که گفتی
دیگر
زمین
همیشه
شبی بی‌ستاره ماند
آن‌گاه
من
که بودم
جغد سکوت لانه تاریک درد خویش
چنگ زهم گسیخته زه را
یک سو نهادم
فانوس برگرفته به معبر درآمدم
گشتم میان کوچه مردم
این بانگ با لب‌ام شرر افشان
- «آهای!
از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید!
خون را به سنگفرش ببینید!
این خون صبح‌گاه است گویی به سنگ‌فرش
کاین گونه می‌تپد دل خورشید
در قطره‌های آن... »
(باغ آینه، «بر سنگفرش»)

در واقع شاملو، در این قطعه خویش، عصیان سیاسی-اجتماعی را توصیه می‌کند. در شعر شاملو، هم‌چون در شماری از سروده‌های نیما و فروغ فرخزاد، می‌توان از حضور یک جهان‌بینی «انسانیت‌مدار» یافت، وجود دارد.
شمار فراوانی از سروده‌های شاملو، تحت تاثیر مستقیم رخدادهای سیاسی و اجتماعی، و هم‌زمان با هدف افشا کردن استبداد و خفقان سروده شده است. از این میان، تعداد از آن‌ها با نام و نشان معترضین اجتماعی و یا خاطره جان‌باختگان سیاسی همراه است.
یاد احمد شاملو همیشه گرامی‌ست!

یک‌شنبه پنجم مرداد ۱۴۰۴–بیست و هفتم ژوئیه ۲۰۲۵

ضمایم:

***بیانیه**

در بیست‌وپنجمین سالگرد درگذشت احمد شاملو، یاد شاعر بزرگ آزادی را گرامی می‌داریم.

چراغی به دستم چراغی در برابرم

من به جنگ سیاهی می‌روم.

سخن از شاعر بزرگی است که هم از آغاز در گوش مدهوشان خواند:

"خلایق!

مستید و منگ؟

یا به تظاهر تزویر می‌کنید؟"

و در نخستین شماره‌ی نشریه‌ی کتاب جمعه مورخ ۴مرداد ۱۳۵۸ پیامبرانه بانگ زد:

"روزگار سیاهی در پیش است".

احمد شاملو انسانی چندوجهی است، شاعر، نویسنده، فرهنگ‌نویس و مبارز راه آزادی. او بی‌تردید معرف ادبیات نوین ایران است. با حضور در صحنه‌ی شعر نوین ایران، راه نیمایوشیج را که از همه سو در معرض هجوم کهنه‌اندیشان بود، روشنی بخشید. این راه با تلاش او و دیگر شاعران همراه، تمامی کهنه‌اندیشان را به کنار راند. اما شاملو همچون تمام شاعران بزرگ در راهی که بسیار زود به راهی کوبیده و مألوف بدل می‌شود، ادامه نداد و شیوه‌ی دیگری پیش گرفت که راهگشای مسیر شکوهمندی شد که بسیارانی دیگر در آن گام نهادند. شاملو در هر عرصه‌ای که گام نهاد، مهر و نشان خود را بر آن زد. در فضای مطبوعاتی، هرگاه در نشریه‌ای، حتا گمنام، قلم زد یا فضایی در اختیار گرفت، زودا که آن نشریه بدل به ساحتی نو و درخشان شد. گرچه همواره سلطه‌ی خفقان ناشی از سانسور، در تمام سال‌های زندگی او، آن نشریات را به ورطه‌ی تعطیلی کشاند.

در فرهنگ‌نویسی، نه در ساحت معمول آن، به زبان عامیانه روی آورد که همواره در کنار زبان "ارکاییک" آبشخور او بود، کوششی طاقت‌سوز داشت و "کتاب کوچه" یادگار بزرگ او در این زمینه است.

در طنز هرچند آثار زیادی از او باقی نمانده، اما آنچه از او می‌شناسیم، معرف نگاه طنزآمیز عمیق اوست در سطحی فراتر از فضایی که طنز مکتوب ما دارد.

در ترجمه همواره درپی آن بود که زبان تازه‌ای نشان بدهد. شاملو نه یک تن که گروهی آدمی بود، در سرکشی به ساحت‌های فرهنگی احمد شاملو را باید صورت تجسم یافته‌ی منشور کانون نویسندگان ایران دانست، اندیشمندی که هیچ‌گاه در برابر قدرت و خفقان و سانسور تسلیم نشد و هرگز سانسور را به رسمیت نشناخت. از نخستین تلاش‌هایش در نوشتن و مبارزه‌ی اجتماعی تا سوختن آن جرقه‌ی واپسین، حضورش انکار سانسور و خفقان و سرکوب بود. نزدیک به شصت سال با قلم و کلام، قدرت و خفقان را به مبارزه طلبید و هرگز سر طاعت و تسلیم در برابر خودکامگان دوران فرود نیاورد.

ما اعضای کانون نویسندگان ایران به‌رسم هر سال در بیست و پنجمین سالگرد درگذشت شاعر بزرگ آزادی؛ احمد شاملو، پنجشنبه ۲ مرداد ۱۴۰۴، ساعت ۵ عصر در گورستان امامزاده طاهر کرج حضور می‌یابیم و مزارش را گلباران می‌کنیم.

۳۱ تیر ۱۴۰۴

کانون نویسندگان ایران

*** ممانعت از برگزاری مراسم سالگرد احمد شاملو؛ تعقیب و تهدید حاضران**

در بیست و پنجمین سالگرد درگذشت شاعر آزادی؛ احمد شاملو بار دیگر اعضای کانون نویسندگان ایران و شماری از دوستان و دوستداران او، با حضور گسترده‌ی نیروهای امنیتی در داخل و خارج گورستان مواجه شدند.

امروز پنجشنبه ۲ مرداد ۱۴۰۴ ساعت ۵عصر طبق روال هرسال اعضای کانون نویسندگان ایران برای گرامی‌داشت یار دیرین خود و شاعر بزرگ مردم؛ احمد شاملو در گورستان امامزاده طاهر کرج حضور به‌هم رساندند. این بار نیز نیروهای امنیتی از حضور اعضای کانون نویسندگان ایران و دوستداران شاملو بر مزار او ممانعت به عمل آوردند.

این ممانعت در انتها با تهدید یکی از اعضای هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران همراه شد.

نیروهای امنیتی تا پراکندگی کامل حضار، به تعقیب گام به گام و تصویربرداری مداوم از آنان پرداختند.

کانون نویسندگان ایران